

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۲۹ اگست ۲۰۱۵

دیوانه زنجیر پاره کرده است!

"مبارزه علیه اشکال اپورتونیزم (از جمله سنتریزم که به گفته لنین اپورتونیزم شرمگین است) جزء لاینفک مبارزه علیه امپریالیزم می باشد" البته نقل قولی از ولادیمیر ایلیچ لنین، متوجه استاد و مرشد «باقی سمندر»، مشهور به باقی دیوانه، یعنی «سمندر» اصلی می باشد و حیف آن است که حتا کلمه و یا واژه اپورتونیزم را علیه یک پله بین، چوکره، بقچه بردار، فرصت طلب، انگل اجتماعی، شارلاتان و جاسوس مسلکی، استفاده شود.

البته چند سال قبل «باقی دیوانه»، به مشوره آموزگار و شیر آغایش، به پاچه هایم چسپید، هم شیر آغا و هم کلبی دیوانه را سر جاهای شان نشانیدم، از زمین ناله بلند گشت، نه از شیر آغا و کلبی دیوانه. شیر آغا رفت و ظاهراً گوشه نشینی اختیار کرد و دیوانه (باسار) گشت و به بهانه رفتن به کابل، و بر گشت بعد از یک سال، بیشتر از سه سال است که (قر) گفته است و به قول و قرارش وفا ننموده است.

«باقی سمندر»، مشهور به باقی دیوانه، از سالیان متمادی بدینسو در خدمت ضبط احوالات دولت های خود کامه فعالیت کرده تا این که به طواف «اکسا-کام-خاد» پرداخت و در پهلوی جاسوسی به شکنجه گر نیز تبدیل گشت. افراد زیادی شاهد شکنجه گری این موجود مودی، علیه انقلابیون، در زندان مخوف «پلچرخ»، می باشند. یکی از این شاهدان در امریکا زیست دارد، آرزومندم که راز های ناگفته را در مورد گذشته های سیاه و ننگین دیوانه زنجیری افشاء و دین ملی و اخلاقی اش را اداء نماید. باقی دیوانه، یک فرد سست عنصر، بی شخصیت، پول پرست، وجدانباخته، شرفباخته، جاسوس، شهرت طلب و پست فطرت می باشد و به آسانی از شرف و حیثیتش می گذرد.

«باقی سمندر»، مشهور به باقی دیوانه، همراهی رهبر سنتریست های مسلکی «سمندر»، که فعلاً به آرمان گرائی رو آورده و مشغول استخاره کردن در «کانادا»، می باشد، توسط (خاد) از کابل به پشاور، انتقال داده می شوند تا با تنی چند از اپورتونیست های انقیاد طلب و همپالگان خادیسست شان بالاخص «خاد کشتمند»، سازمان رزمنده مقاومت ملی ضد روسی، یعنی (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان-ساما)، را به نفع دولت پوشالی وباداران روسی شان، افشاء سازند و ضربت وارد نمایند. بدان لحاظ این روسپیان سیاسی که خود شان را برای سوسیال امپریالیسم روسیه، به حراج گذاشته و فروخته بودند و به طبل «آی-اس-آی» نیز می رقصیدند؛ «اتحاد مارکسیست-لنینیست های افغانستان-املا»، را در «پشاور»، بنیان می گذارند و تا که توان دارند، تحت عناوین نقد و انتقاد، با نفرت عمیق طبقاتی علیه قهرمان ترین، فداکار ترین و رزمنده ترین گرد پیشتاز جنبش مقاومت ملی، (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان-ساما)، افشاءگری های خاینانه می کنند تا هر چه زود تر در کام نهنگ خون آشام استعمار شوروی و کوسه های زرد ارتجاع مذهبی بیفتند.

افشاگری های این مرتدان فروخته شده و تسلیم شده به (خاد)، استخبارات پاکستان و خاقان های چینی، ضربات مرگباری را بر پیکر زخمی و خونین (ساما)، وارد می سازد و سبب شهادت ده ها تن از انقلابیون و رزمندگان سامائی به وسیله خلقی ها و پرچمی ها و بادران روسی شان می گردد؛ (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان-ساما) ، در صحنه نظامی به شکست مواجه می شود و از نگاه سیاسی، صفوفش از هم می پاشد و به چند دسته تقسیم می شود. «باقی سمندر»، مشهور به باقی دیوانه ، به حیث بقچه بردار رهبر سنتریست های مسلکی عمل می نماید و توسط مرشدش، استفاده های ابزاری می گردد. بعد از این که (ساما)، در صحنه نظامی شکست می خورد و از نگاه سیاسی پاشان و متفرق می گردد، «سمندر» سنتریست مسلکی و باقی دیوانه «سمندر»، معلم باقی و عده ای دیگر با عوامل خاد «گشتمند»، از قماش «انجنیر حسین»، انجنیر «صادق علی ظفر، انجنیر قادر» و که از جانب (خاد) دولت مزدور در درون (ساما) شوت شده بودند، یکجا می شوند و «هسته انقلابی کمونیست های افغانستان»، را تشکیل می دهند. ناگفته نماند که «انجنیر حسین» ، انجنیر «صادق علی ظفر- شورشگر»، انجنیر قادر و سلاح های جبهه «غرجستان» (ساما)، را به پاکستان انتقال داده و می فروشند و هم چنان «انجنیر» حسین، اسناد محرمانه (ساما)، را دو دسته در طبق اخلاص گذاشته و به استخبارات پاکستان، تسلیم می کند. البته «انجنیر» حسین، «انجنیر» صادق علی ظفر «شورشگر»، انجنیر قادر و توسط جنرالان هزاره، مقیم کوئته، وابسته به استخبارات و ارتش پاکستان، به «آی-اس-آی»، معرفی می شوند و در کمال آرامش و آسایش و مصونیت، فعالیت های ضد انقلابی شان را از آن طرف خط تحمیلی «دیورند»، به پیش می برند.

«هسته انقلابی کمونیست های افغانستان»، بدون مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه در داخل کشور، از یک هسته کوچک چند نفری، به «حزب کمونیست مائونیست افغانستان»، تغییر نام می دهد. معلوم نشد که «سمندر»، سنتریست مسلکی، یک تن از رهبران «سازمان وطنپرستان واقعی-ساوو» و رهبر «اتحادمارکسیست -لنینیست های افغانستان-املا» و چوکره دیوانه اش، «باقی سمندر» مشهور به باقی دیوانه، کادر «املا»، روی چه مسائلی از «حزب کمونیست مائونیست افغانستان»، جدا شدند و علل اختلافات شان چه بود؟

چرا «سمندر»، سنتریست مسلکی، به «کانادا» آورده می شود، باقی دیوانه دو باره به جرمنی، بر می گردد، صادق ظفر به هالند، انتقال می یابد و «انجنیر» حسین و چند تا قوم و خویش و دوستان حزبی اش، به پاکستان، می مانند؟ بعد از تجاوز امپریالیست ها در افغانستان، استخبارات جرمنی، باقی دیوانه و افرادی دیگر از قماش وی را به افغانستان، می فرستد. باقی دیوانه، به محض فرود آمدن از طیاره، جبینش را به سجده می گذارد و نماز شکرانه اداء می نماید. گویند که "دیوانه در کارش هوشیار می باشد"، بلی باقی دیوانه، با هوشیاری کامل، وجدان و شرفش را در گرو زر و سیم سرمایه گذاشت و بدون کوچکترین شرم و حیاء همچو روسپی با تجربه و چشمپاره، از این آغوش به آن آغوش غلتید. اگر باقی دیوانه، جاسوس دولت های خود کامه، سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم نبود و نیست پس چطور یک جانور پر از ریش و پشم، دیوانه مفتخور و (بد فوکس) و تف طفیلی، که در آغوش استخبارات جرمنی، خسپیده و نشخوار می کرد، به افغانستان آورده شده و تمامی تلویزیون های شخصی و تلویزیون دولت مزدور، در اختیار لاطائلات و هزیان گویی های این موجود شریر و شیاد قرار داده می شود؟

چطور یک فرد نا آشنا و گمنام، از خارج می رود و (یکه راس) در دولت و حکومت پوشالی، راه می یابد و با جنگسالاران، وطنفروشان و آدمکشان حرفه ئی، همکاسه و همخانه می گردد و از یک آبشخور می نوشد؟ وی که «کروموزوم»، نبود که در زیر میکروسکوپ نوری قابل مشاهده باشد بل یک حیوان عظیم الجثه، پر از پشم و ریش و قابل رؤیت بود و این به ذاتش ثبوت انکار ناپذیر از مخیر بودن و جاسوس بودن این بی عار و بی ننگ و انگلی تمام عیار، می باشد.

باقی دیوانه، که از طرف ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی، تمویل و اعاشه می گردد، با مصونیت تمام از طریق رسانه های جمعی، تبلیغ می کند و در فضائی کاملاً آزاد با مجرمین جنگی می نشیند و می خیزد و برای شان خوش رقصی کرده و می خرامد. وی که سواد درست و حسابی ندارد با گذاشتن ریشی هم چو رهبر بزرگ پرولتاریا (کارل مارکس)، خودش را در شهر کورها، پادشاه می بیند و مردم ساده و پیاده هم بدین باورند که وی یک چیز فهم و «روشنفکر»، می باشد. در راستای به شهرت رسانیدن و مطرح کردن این دیوانه پلید، انقیاد طلبان، سنتریست ها و اپورتونیستان سهم دارند، عده ای از این خاینان، عمداً باقی دیوانه، را شعله ئی سابقه دار معرفی می دارند تا در وجود این کثافت متعفن؛ (جریان دمکراسی نوین)، را بد نام سازند و هم چنان عده ای از مردم ساده لوح و بی آرایش بالاخص جوانان ناآگاه حتا بعضی مدعیان شعله ئی بودن که تحت تأثیر تبلیغات انقیاد طلبان، سنتریست ها و اپورتونیستان قرار گرفته اند، به بهانه شعله ئی بودن، به وی ارج و حرمت می گذارند، تمجید و ستایش می دارند. امپریالیست ها نیز کوشش می نمایند که باقی دیوانه و امثال وی را شعله ئی جلوه داده تا برای مردم بفهمانند و بقبولانند که شعله ئی ها، نیز تجاوز آنان را با پیشانی باز پذیرفته و در خدمت منافع آنان قرار دارند.

امکاناتی را که امپریالیست ها، در اختیار باقی دیوانه، گذاشته اند، وی آزادانه به کشور هائی اروپائی، آسیائی و در داخل کشور، سفر هائی کرده و می کند و به نفع «دمکراسی غربی»، تبلیغ می نماید. وی بار ها از برادران نا راضی جهادی و طالبی اش تمنا کرده است که بیابند و اختلافات شان را در زیر چتر «دمکراسی»، حل و فصل نمایند. مرتدان و مرتجعانی که باقی دیوانه، را شعله ئی و کمونیست، تبلیغ می نمایند و اما باقی دیوانه، با نوشته ذیل، روی مرتدان و مرتجعان را سیاه می سازد:

"سخنی با قاضی محکمه ای در کابل!

قاضی را به محکمه خواهیم کشانید که خلاف عدالت و حکم شرع نبوی که از آن شرع گپ می زند و برایش گلو پاره می نماید و خلاف قانون اساسی افغانستان"

در بالا نخست، دیوانه بر حکم «شرع نبوی»، صحه می گذارد و دوم، «قانون اساسی»، دولت مستعمراتی و غیر قانونی کابل، را به رسمیت می شناسد و «قاضی»، را محکوم به عدم اجرای قانون می کند؟ تعریف و تمجید باقی دیوانه، را از هم مسلک جاسوس و خادیشش، «قسیم اخگر»، بخوانید:

"یاد قسیم اخگر را گرامی می داریم!

به خاطر می سپارم که دشمنان بشریت، دشمنان قسیم اخگر بودند و استند. دوستان بشریت، دوستان قسیم اخگر بودند و می باشند. دوستان قسیم اخگر، دوستان ما است و دشمنانش همچنان دشمنان ما می باشند" ..

در بالا استخباراتی و ضبط احوالاتی خادیش، مفلوک و افسار گسیخته از همکار خادیشش، به دفاع بر می خیزد و مخالفانش را دشمنان بشریت می نامد و در حالی که «قسیم اخگر»، آخرین نفس هایش را در بالین گرم و نرم سرمایه جهانی کشید و بازندگانی ننگینش وداع نمود و هیچ گونه سابقه مبارزاتی نداشت و همیشه در رکاب مرشدانش، حرکت می کرد.

«باقی سمندر»، که روزگاری سنگ کمونیست بودن را به سینه می کوبید، حالا هم چو مرشدش، سخت پشتون ستیز شده است و به بهانه کوبیدن جنرال طاقت خلقی و اسماعیل یون خلقی، گستاخانه به خلق های در بند و تحت ستم پشتون، اهانت می ورزد. باقی دیوانه، از زمان تجاوز امپریالیست ها بر حریم کشور، «دمکراسی» و نهادینه شدن «دمکراسی» را نشخوار می کند و در ۱۳ سال اخیر کر بود و قصه های نسل کشی پشتون ها، توسط طالبان و گلبدین و امپریالیست ها را نشنیده است و چشمانش گل کوری افتیده بود تا ببیند که مردم پشتون، تحت بهانه های مختلفی کشته می شوند. حالا حس بشری دیوانه چارپای به فوران آمده و جنایات طالبان، را در فاریاب، محکوم می کند و برای هم قلاده های بزدلش

می لافد که به فاریاب، رفته و در خط مقدم جبهه، علیه طالبان، جنگیده است؟ وی نمی گوید که دلیل رفتنش به فاریاب، پای بوسیدن، مداحی نمودن، سر بر آستان نهادن و چاپلوسی کردن، برای گلیم جمع «دوستم»، بوده است تا از این مدرک پولی به جیب بزند، خودش را مطرح سازد و شهرتی کمائی نماید!!



«دوستم»، طی مصاحبه ای با چند فرد انتحاری اسیر به زبان پشتو صحبت می کند و از اسیران می پرسد که آیا پشتون، هستند؟ اسیران می گویند که پشتون، نیستند بل ازبک، می باشند و جواب های «دوستم» را به ازبکی، می پردازند و اما دیوانه چاپلوس و مداح، به این اکتفاء نکرده و می خواهد که در رکاب «دوستم»، حتمی پشتون، بکشد! لاف و پتاق یک هم قلاذه متحجر و سکتاریست گلیم جمعی دیوانه، را بخوانید:

"Muslim Haqbeen

"دوستان عزیز آقای سمندر یگانه شخصیت است که همیشه برای مستضعفان داد خواهی می کند او قصه جنایت طالبان را در فاریاب شنید که مردم بیگناه را گردن برید و سر یک نفر را قفسه سینه دیگر گذاشت او پیشتر از دوستم می خواست فاریاب برود"

بیچاره دیوانه، قصه جنایات طالبان، را علیه «مستضعفان»، شنید، خشمگین گشت، شمشیر از نیام برکشید، دو تا پای داشت و دو تا پای دیگر قرض نمود و با چهار پای، عهد و پیمان بست تا قبل از رفتن «دوستم»، در قیصار، به مصاف طالبان بشتابد و به بهانه طالبان، پشتون کشی کند و اجساد آنان را در کانتینر ها قفل کند و در زیر آفتاب رها سازد و اما به مجرد رفتن به فاریاب، مورد استقبال «دوستم»، و گلیم جمع ها، قرار گرفت و بعد از دست کشیدن «دوستم»، بر فرقه، در شب نشینی دعوت شد و فردایش به صوب کابل، به راه افتاد. به این می گویند پدر کلان لافوک ها! نوشته کوتاهم در «فیسبوک»، خواب از چشمان بی رمق و (لوق لوق)، «باقی سمندر»، دیوانه لوده ... و (پچل پتین)، ربود، زنجیر پاره کرد و با لجام گسیختگی تام، منتقد را به خاطر پابوسی اش از «دوستم»، بر چسب طرفدار طالبان و «داعش» زد، عامل پاکستان خطاب داشت و هر چه که از مغز بیمار و پوپنک زده اش تراوید؛ نثار منتقد نمود و اما یادش رفته است که روزگاری را در آغوش استخبارات پاکستان، سپری کرده است:

(قابل توجه! آنانی که رهروان و هواداران وفادار (جنبش دمکراسی نوین افغانستان-شعله جاوید) و منسوبین و رهروان جنبش ملی و انقلابی ضد روسی می باشند، باید و به طوری جدی و حتمی «باقی سمندر»، مشهور به باقی دیوانه، این جاسوس فرومایه و نوکر ارتجاع و امپریالیسم را مردود بشمارند و فریب چال و نیرنگ، چرب زبانی و میمونبازی هایش را نخورند. هر آن که ناآگاهانه به بلی گوی این دیوانه عاری از شرف و عاری از حیثیت تبدیل شده اند بدانند

به بار نیآورده و یا یک عمل غیر منتظره نیست زیرا عمر این بد جنس حقه باز به سرخمی و بقچه برداری و جاسوسی برای این و آن سپری گشته است.

سؤال من از مرشد، مربی و آموزگار باقی دیوانه، هم «سمندر»، که قلندر و ملنگ درگاه «ملکه الیزابت»، شده و به نیایش و پرستش پروردگارش، مشغول می باشد این است که:

جناب شما سنتریست مسلکی، شیر آغای «باقی سمندر» دیوانه، در مورد ارتباطات شاگرد وفادار، پیرو بی مسلک، لولو، مترسک و میراثخوار میراث «املا»ی تان، با «دوستم»، به پاهای مسعود- ربانی افتیدن، بعد از تجاوز امپریالیست ها کار کردن و خدمت نمودن دیوانه نازدانه و در دانه تان در مطبوعه وزارت دفاع، لاطائل و جفنگ گویی هایش در «کابل پرس»، دفاع کردن از خیانت ها، جنایات، دزدی، آدمکشی و وطنفروشی های ربانی - مسعود، ماتم گرفتن مردار شدن ربانی، پیوند نزدیک وی با ستمی خادیسست، «جلیل پولادیان» و چه جوابی برای مردم و جریان شعله ئی و جنبش انقلابی، دارید؟

متیقم که شاگرد وفادار، از مرشد کلانکار، شهرت پسند و قدرت طلب، درس ضدیت با خلق های پشتون، را آموخته است و در غیر آن اگر مرشد، در پهلوی سنتریست بودن، راسیست نمی بود باید برای بقچه بردار دیوانه اش می گفت که جهادی ها و طالبی ها هر دو پدیده های سیاه و شومی اند که توسط امپریالیسم نطفه گذاری شده اند تا محافظان منافع آنان در افغانستان باشند و حساب خلق ها جدا از حساب جنایتکاران می باشد!

مرشد، باید در گوش دیوانه اش زمزمه می کرد که طالبان و گلبدین، همدست و در تبانی با امپریالیست ها، خلق های پشتون، را سلاخی و نسل کشی کرده اند و می کنند، حتا آنان محافل خوشی و عروسی پشتون ها را بمبارد و یا با حرکات انتحاری به خاک و خون کشانیده اند. مرشد باید بالای شاگرد گوساله مانندش، قهر می شد و می گفت که او پدر لعنت بی ناموس، او فلان و بسمدانی، بینی ام را نزد خلق بریدی، من را بیشتر از این شرمنده و خجل مساز، اقلأ تاکتیکی، از جنایات و وحشیگری های امپریالیست ها در مقابل پیر و برنای پشتون، یاد کن و ظاهراً تقبیح نما. مرشد، باید برای شاگرد وفادارش تفهیم می کرد که، حتی کودکان نیز می دانند که، جهادی ها - طالبی ها - داعش و تکنوکرات های دزد و بی ناموس آورده شده از غرب، پروژه امریکائی است و فردا همین غلبیدن - طالبی و توسط امریکا، در قدرت دولتی و حکومتی، شریک ساخته می شوند.

مرشد، اگر لال و گنگ است و کر و کور شده است، فرقی نمی کند و از وی گله ای هم نداریم، و در غیر آن روزی با خشم و نف مردم، مقابل خواهد شد!

ریشه شخصیت «سیاسی» شما هم «سمندر»، خشکیده است. شما از چشمه جوشان زهر آلود عقده های نژاد ستیزانه و طبقاتی تان آب می خورید و با آموزه های سیاسی رویونیستی، سنتریستی و حالا با راسیزم و سکتاریسم تان عجین شده است.

انقیاد طلبان، لومپنان و تسلیم طلبان سامائی، بعد از تسلیمی به روسها و (خاد)، بالاخره به آستان امپریالیسم سر خم نمودند و به پاهای نجس مسعود-ربانی- حاجی الماس-داوود کلکانی گلبدینی و دیگر جمعیتی ها-ستمی ها، پرچی ها و شورای نظاری ها سجده نمودند. این فاحشه های سیاسی؛ در کمال بی شرمی، «باقی دیوانه»، را (اور کش کش)، می کنند تا بیشتر پاچه بگیرد و بر آتش مسایل زبانی و تعصبات قومی و... دامن بزند و هیزم خشک بریزد و هم چنان اکت های ضد پاکستانی، کند. در صفحات مجازی «فیسبوک»، همین انقیاد طلبان اند که، باقی دیوانه، را تشویق می کنند و برایش واه واه می گویند و کف می زنند. برای انقیاد طلبان، لومپنان و تسلیم طلبان سامائی، خاطر نشان می سازم که، رهبرتان بعد از تسلیمی بخشی از (ساما)، به دولت مزدور و روسها، از (ساما)، اخراج گردید. وی با همکاری (خاد) و همراهی خادیسست ها یک سازمانکی را ساخت که برای منافع دولت پوشالی و روسها تبلیغ و فعالیت می کرد. حالا این

فرد انقیاد طلب ، وامانده و رئیس تسلیم طلبان ملی و طبقاتی، بعد از انحلال سامای دولتی، حکومتی و انجوائی، با لافیدن، گزافه گوئی و پتاق زدن هایش، صفحات «فیسبوک»، را سیاه ساخته است و هر روز یا خودش و یا پادو ها و چوکره هایش، «خاطرات زندان»ش را در معرض خواندن قرار می دهند که تنها یک و دو نفر بی سواد ، یک و یا دو تا روشنفکر لوده و سه و یا چهار تا مداری و جمبوره بی شخصیت و دنباله رو، برایش وش و وای و آخ می کنند و در وصفش ناآگاهانه می لافند و می نالند که نهایت خنده آور است!!

در ذیل چند سطری از «رنجهای مقدس»، را به قلم خودش، در معرض خواندن گذاشته و هم چنان قضاوت را برای خوانندگان می سپارم:

«سال ۱۳۷۳ بود . از جاده کنار آرامگاه (روضه) منسوب به علی بن ابی طالب در شهر مزار می گذشتم . یوسف افسر قومندانی بلاک دوم را دیدم که سوار بر بایسکل از کنارم می گذرد . او را صدا کردم . از بایسکل پیاده شد . به آسانی مرا شناخت . همدیگر را در بغل گرفتیم . گفتم:

" و عده ای که کرده بودم سر جایش است ، بگو که چه شیرینی می خواهی؟"

خندید و گفت: "همینکه تو را آزاد می بینم خودش شیرینی است. ن - ر - اول

اکتوبر ۲۰۱۴ / نهم میزان ۱۳۹۳ "»

خاینان و وطنفروشان با مصونیت کامل، از آغوش گرم و نرم امپریالیسم ، صاحب هزاران دالر و آرگاه و بارگاه شده اند و در کمال آسایش و آرامش به خاطر بقای تجاوز و بقای خود و حفظ ثروت های شان، فعالیت های تخریبی ناجوانمردانه دارند تا اگر شود افغانستان را تقسیم نمایند و خود را از محکمه مردم نجات دهند . خاینان بدانند که اگر امروز میدان شغالی شده است و در این برهه تاریخی نبود شیران و عقابان محسوس می گردد و اما حال بدین منوال باقی نمی ماند و مردم افغانستان بپا خواهند خاست و خس و خاشاک را از میهن شیران و عقابان روییده و به مرداب تاریخ حواله خواهند نمود.

«باقی دیوانه» و هم قلاده های مزدورش باید بدانند که در پیشگاه خلق حرمان کشیده و درد دیده مان، جواب بی ناموسی های شان را خواهند پرداخت.